

بہاؤں

نینا و نینو

یک دردسر بزرگ

ہوپا  
Hoopa



يک دردسر بزرگ

**ويسنس توست**

تصويرگر: سارا سانچس

مترجم: مريم مصلى

NINA & NIM 2: Un lio de bigotes  
Text © 2016, Vicenç Tuset  
Illustrations © 2016, Sara Sánchez  
Copyright © 2016, de la presente edición en castellano  
para todo el mundo:  
Penguin Random House Grupo Editorial, S.A.U.  
Persian Translation © 2020, Houpa Publication

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری  
نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این  
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن،  
Penguin Random House خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ویسنس توست، و  
ناشر خارجی آن، پنگوئن رندوم هاوس، برای چاپ این  
کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و  
بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را  
پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی  
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت  
ویسنس توست این کار را کرده است.



سرشناسه: توست، ویسنس  
Tuset, Vicenç  
عنوان و نام پدیدآور: یک دردسر بزرگ / نویسنده ویسنس توست؛  
تصویرگر سارا سانچس؛ مترجم مریم مصلی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۸۸ ص: مصور (رنگی).  
فروست: نینا و نیم؛ ۲.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۷-۸-۲؛ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۹-۲-۲؛ ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۷-۸-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Niña & Nim. Un lio de bigotes.  
یادداشت: گروه سنی: ج.  
موضوع: داستان‌های تخیلی  
موضوع: Fantastic Fiction  
شناسه افزوده: سانچس، سارا، تصویرگر  
شناسه افزوده: (Illustrator) Sánchez, Sara  
شناسه افزوده: مصلی، مریم، ۱۳۵۹ - مترجم  
رده بندی دیویی: ۱۳۰۱۳۰  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۸۲۴۳۲

## نینا و نیم یک دردسر بزرگ

نویسنده: ویسنس توست  
تصویرگر: سارا سانچس  
مترجم: مریم مصلی  
ویراستار: آزاده رادکیان‌پور  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبدی  
چاپ دوم: ۱۳۹۹  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۷-۸-۲؛  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۸۹-۲-۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون  
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵  
تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر  
هوپا محفوظ است.  
هرگونه استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد  
و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.  
این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.  
www.hoopa.ir info@hoopa.ir



### پروفیسور روگندورف:

آٹوگوستوس روگندورف بدجنس دانشمند دیوانه‌ی تمام‌عیاری است. نابغه و لاغر مردنی و کمی دست‌وپاچلفتی است. اگر این قدر روی نیم وسواس نداشت، در دسر ساز نمی‌شد.



### مورتی:

کوچک و ترسوست و نسبتاً زیاد واق‌واق می‌کند. مورتی حیوان خانگی نیناست. همه چیز برای او به خوبی پیش می‌رفت تا اینکه نیم وارد صحنه شد. این سگ و خرگوش چندان با هم نمی‌سازند... آیا این موضوع مشکل ساز خواهد شد؟



### آنجلس:

آنجلس، مادر نینا، ستون خانواده است، تنها کسی که می‌تواند اوضاع را تا حدودی سروسامان بدهد. شاد و خوش‌برخورد و بسیار صبور است، اما مثل هر مادری، بهتر است عصبانی نشود...



### استف:

خواهر بزرگ و خوش‌پوش نیناست. چشمش فقط مجله‌های امروزی و اخبار پُرهیاهو را دنبال می‌کند. گاهی نینا خواهرش را درک نمی‌کند، اما توجه کنید! استف بلد است گوش بدهد و توصیه‌های خوب بکند.

### نیم:

یک خرگوش صورتی و گول‌پیکر؟ نه. فقط این نیست. نیم دیوانه‌ترین و باحال‌ترین دوست نامرئی‌ای است که وجود دارد. با او هر اتفاقی ممکن است بیفتد و در آن صورت، مطمئناً سر و ته قضیه را با یک قهقهه هم می‌آورد! قوه‌ی تخیلت آن قدر قوی هست که بینی‌اش؟



### نینا:

این نیناست، شخصیت اصلی داستان. آرزو دارد خبرنگار مهمی بشود. یک دوست نامرئی؟ نه. این توی برنامه‌اش نبود، اما... نینا باهوش و شجاع و مصمم است، اگرچه با بودن نیم در کنارش، باید خندیدن را هم یاد بگیرد!



### دنی:

بهترین دوست نیناست. معروف‌ترینشان، چون پدر و مادرش هنرپیشه‌های خیلی مشهور و ثروتمندی هستند. اما این برای دنی اهمیت زیادی ندارد. موضوع موردعلاقه‌اش فناوری‌های جدید و جاسوسی است. بله. بله. همین‌طور است: دنی جوان‌ترین جاسوس دنیاست.

«این یکی از فرق‌های زیادیه که بین من و تو

وجود داره، می‌فهمی؟»

«نمی‌دونم واقعاً برای چی باید بری. کی مجبورت می‌کنه؟»

نینا چشم‌هایش را کمی ناامیدانه چرخاند.

همان‌طور که کیفش را آماده می‌کرد، گفت: «مدرسه است

نیم. باید رفت. نمی‌شه روز اول الکی غیبت کرد.»

خرگوش جوابش را داد: «قشنگ‌خانم، حرف تو دهن من نذار.

من به یک چیز دیگه‌ای فکر می‌کنم.»

بله، بله. خرگوش! نیم خرگوش بود. تازه آن‌هم صورتی و گول‌پیکر.

و از خوش‌شانسی نینا، نامرئی هم بود.

نینا با لحنی که به نظرش نسبتاً کنایه‌آمیز می‌آمد، به او جواب

داد، هرچند هیچ‌وقت مطمئن نبود نیم این مفهوم کنایه‌آمیز را

خوب فهمیده باشد: «این یکی از فرق‌های زیادیه که بین من و

تو وجود داره، می‌فهمی؟»

نیم دقیقاً نامرئی نبود، بلکه دوستی نامرئی بود و این یعنی برای

دیدنش تخیل زیادی لازم بود. گاهی نینا فکر می‌کرد که او را

زیادی خوب و واضح می‌بیند...

«نگو که دوست نداری بیشتر بمونی خونه و بازی کنی.»





«نمی‌تونم نیم! چه جوری باید بهت بگم؟»

خرگوش که ناگهان غمگین شده بود، ناله کرد: «اوه!»

نینا نزدیک شد و همان‌طور که موهای خیلی نرم و صورتی نیم را نوازش می‌کرد، ازش پرسید: «چِت شده؟ این قدر اذیت می‌شی تنها بمونی؟»

خرگوش آب دهانش را قورت داد و از میان موهایش یک بُریده‌روزنامه آورد بیرون: «مسئله این نیست، چیزه... می‌ترسم...»

نینا که آرزویش روزنامه نگارشدن بود، شروع کرد به گله کردن: «باز دوباره مجموعه‌ی خبرهای من رو زیرورو کردی؟»

کمتر چیزی به اندازه‌ی مجموعه‌ی بُریده‌روزنامه‌هایش از لئو فان هوتن، گزارشگر محبوبش، برایش اهمیت داشت.

نیم حرفش را قطع کرد: «بخون.»

مقاله این‌طور شروع می‌شد:

### هیچ اثری از روگندورف نیست

پس از سه ماه جست‌وجو، پلیس هنوز اقامتگاه آئوگوستوس روگندورف دانشمند را پیدا نکرده است. او تنها کسی است که متهم به گروگان‌گیری تمام سگ‌های محله و عامل فروریختن یک خانه است. افسر پلیس اظهار داشت: «احتمال دارد از کشور گریخته باشد.»

نینا شگفت زده گفت: «پس برای این بود!»

داستانش کمی مفصل است. خلاصه‌اش این است که روگندورف، دانشمند دیوانه‌ای بود که روی نیم حساسیت خاصی داشت و هیچ‌کس نمی‌دانست کجا رفته و خرگوش دلایل زیادی داشت برای اینکه کمی نگران باشد.

نینا آرامش کرد: «نگران نباش! نمی‌بینی چی می‌گن؟ آگه پیداش نیست، به خاطر اینه که احتمالاً خیلی خیلی دوره.»

«لابد...»

نیم متوجه شد که نینا در آرام نشان دادن خودش زیاده‌روی می‌کند تا حرف بیشتری درباره‌ی این موضوع نزند و روی کارهای خودش تمرکز کند.

نینا اصرار کرد: «تازه، آن قدرها هم تنها نیستی. مورتی هست.»

خرگوش از گوشه‌ی چشم به باغچه نگاه کرد. مورتی، سگ خانواده، مثل حباب پشمالویی بود که تقریباً هم‌قد گیاهان باغچه بود.

با تردید گفت: «از جونورها خوشم نمی‌آد.»

**بوق! بوووق!**

از خیابان صدای بوق آمد و پشت سرش صدای بی‌صبرانه‌ی آنخلس، مادر نینا: «نینا، ما داریم می‌ریم.»

استف، خواهر بزرگ نینا، روی صندلی عقب آدامس می‌جوید.

نینا از پنجره خم شد و جواب داد: «الان می‌آم!» و بعد چرخید سمت خرگوش: «خب نیم، من می‌رم. هیچی رو نشکن و خیلی مورتی رو اذیت نکن. باشه؟»

نیم گله کرد: «من که بچه‌ی پنج‌ساله نیستم!»

اما دوستش دیگر از اتاق رفته بود بیرون و راه افتاده بود به طرف مدرسه...

عجیبه که آدمیزاد  
کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی